



## هری پاتر و قديسان مرگ

بازگشت به جسم

### فصل (نهم)

صبح روز بعد نوپل برای آماده کردن معجون " ابدیت " راهی گلخانه شد. فاصله گلخانه تا خانه نوپل حدود ۵۰ متر بیشتر نبود. در راه هری و رون هم به کمک نوپل آمدند. آنها درباره وقتی یک روح دوباره بدن خودش رو بدست بیاره بحث می کردن. نوپل معتقد بود برای روح هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، اما جسم انسان شاید دچار تغییراتی بشه، مثل بدن ولدمورد. رون گفت: ههههه... هری فکرش رو بکن، وقتی ما دوباره به بدنمون برگردیم چه شکلی میشیم. من فکر میکنم که مثل اسمشو نبر دماغ نداشته باشیم، ولی چون اون عاشق مار بود اون شکلی شد... اما من و تو شبیه چی میشیم؟ هری و نوپل با هم گفتند: رون... بس کن! . بعد از این حرف رون دیگه یک کلمه هم حرفی نزد. ساعت از ۱۲ گذشته بود که نوپل گفت: تموم شد. معجون " ابدیت " الان جلوی شما قرار داره!

معجون به رنگ قرمز کمرنگ بود و خشبو.

نوپل گفت: خب، آماده هستید که دوباره به زندگی اول خودتون برگردین؟

هری به رون نگاه کرد و گفت: آماده ای رون؟

رون سر خودش رو به نشانه مثبت تکان داد. نوپل هم با عجله ۲ لیوان از معجون به دست آنها داد و گفت: با شماره ۳.

۱ ... ۲ ... ۳

هر دونفر همزمان معجون " ابدیت " رو نوشیدن.

رون گفت: مژش شبیه نوشابه کره ای بود؟

هری گفت: ماله من مزه شکلاتی رو میداد که لوپین توی قطار بعد از اینکه دیوانه سازها رفتند بهم داد.

بعد از گذشت ۱ دقیقه هری و رون داشتند تغییر می کردند. روح هری داشت از حالت سبکی خودش خارج میشد و مثل یک وزنه به سمت زمین می رفت. همین اتفاق برای رون هم افتاد اما سرعت پایین او من روح رون از هری کمتر بود.

وقتی دوتا روح به زمین چسبیدند اتفاق دیگری برایشون افتاد. بدن هری شروع به درد گرفتن کرد، وقتی به بدن خودش نگاه کرد نزدیک بود همان جا از ترس بمیره اما چون قبلا مرده بود دیگه نمی تونست بمیره (نویسنده: من فکر کنم هری عقده مردن داره؟) روی روح هری داشت گوشت بیرون میامد. از پاهاش شروع شد و تا نعیه تنه هم رسید. هری میتونست تمام رگهای بدن خودش رو ببینه. رون گفت: وای هری... چه باهال شدی. من هم دارم مثل تو میشم ولی نمی دونم چرا گوشت تنم شله و وله؟ بعد از اینکه گوشت بدن دونفر کامل شد هری به رون و خودش نگاه کرد و گفت: من فکر کنم گوشت تنم خیلی سفت شده، همینطور هم مزه خیلی آشنایی میده؟

نوپل گفت: یه اتفاق بدی براتون داره می افته!... یادتون ولدمورد شبیه مار شده بود؟ من فکر کنم شماها هم دارین شبیه یه چیز دیگه میشین

هری گفت: اما این با اون فرق می کنه... ولدمورد از یه روش دیگه استفاده کرد تا بدنش رو به دست بیاره. در ضمن من هم اون موقع داشتم شوخی می کردم که ما شبیه چیزی میشیم؟

نوپل گفت: نه... تو موقع خوردن معجون کفتی مزه شکلات می ده، رون هم گفت که ماله اون مزه نوشابه کره ای میده الان گوشت بدن رون شل شده، انگار که داره مثل آب میریزه. بدن تو هم مثل شکلات سفت شده و رنگش هم برنزه هست.

قبل از اینکه نوپل بخواد بقیه حرف خودشو بزنه بدن هری و رون شروع به رشد پوست کرد. وقتی تمام شد، هری و رون به بدن جدیدشون نگاه کردن. بدن رون به رنگ کرم مایل به سفید بود. و صورتش شبیه وقتی بود که زنده بود، اما دیگه از موهای قرمز سرش خبری نبود و کاملان کچل بود. بدن هری هم به رنگ قهوای درآمد بود. هری هم مثل رون کچل بود. نوپل رو به هر دونفرشون کرد و گفت: به زندگی جدیدتون خوش اومدید.

هر سه نفر از گلخانه خارج شدند و به سمت خونه برگشتند. دختر نوپل در رو باز کرد و گفت بفرمایید داخل. او از دیدن هری و

رون جا خورده بود اما میدونست که قراره آنها رو امروز ببینه.

نوپل رو به آنها کرد و گفت: من میخوام به لونا بگم بیاد اینجا، شما برید به سالن و همون جا استراحت کنید تا من پاترونوس رو بفرستم و دوباره برگردم.

هری و رون هم همین کار رو کردند. بعد از دودقیقه نوپل برگشت

فکر کنم تا ۵ دقیقه دیگه بیاد.

در همین زمان هری به وسایل خانه نگاه میکرد و با دستاش آنها رو لمس می کرد. رون هم که درحال خوردن غذا بود. دختر نوپل از همون لحظه اول که هری وارد خانه شده بود داشت اون رو نگاه میکرد و یک لحظه هم از هری چشم برنمی داشت.

درخانه به صدا در آمد و دختر نوپل به سمت در رفت تا در را باز کند. صدای او می آمد که داشت با یک زن صحبت می کرد. وقتی دختر برگشت همرا او یک دختر جوان ۲۰ ساله بود، دختری که به جای اینکه در گوش خودش طلا بزاره، تریچه گذاشته بود.

لونا گفت: سلام هری و رون... وا چرا شما دوتا خودتون رو کچل کردین؟؟؟

کاری از وبلاگ: [HPRole.Blogfa.IR](http://HPRole.Blogfa.IR)